



تا عرش با تربت کربلا

جواد محدثی

وقتی «عقل» و «عشق» درهم آمیزند، و آن‌گاه که «جهاد» و «عرفان» در یک خط با هم تلاقی کنند، «حماسه‌های عاشقانه» و «عشق‌های مسلح» پدید می‌آید و عارفان حماسه‌ساز و عشق‌آموزان نامدار، به جلوه‌گری در منظر دیدگانِ جمال‌طلب می‌پردازند.

ماجرای عشق الهی، حسینی و عاشورایی این امت و فرزندان خمینی کبیر علیه السلام از این گونه است. جرعه‌نوشان بزم آلت، ساغر از دست آن پیر گرفتند و کام جانشان را با کوثر ولایت، شیرین ساختند و این بود که تا واپسین لحظه و آخرین رمق و نگاه، چشم از «مولا» برنگرفتند.

و ما اینک، وارث این خط و مسلک و مرامیم. الحمدلله. ما فرزند «یادیم» و میراث‌دار «ذکر» و از خاک شهید، بوی جاودانگی استشمام می‌کنیم و بر تربت حماسه‌آفرینان، بوسه عشق و سجده نیاز می‌زنیم و از این «سجده عاشقانه»، رمز ماندگاری می‌آموزیم.

از روزی که در نهر جانمان فرات سوز و علقمه عطش جاری شد و از شبی که در پیاله دل‌مان شربت گوارای ولایت ریختند، و از روزی که حسین بن علی علیه السلام در «دسته» دینداران، «شور» انداخت و شریعت را با «شریعه» جاری ساخت، آری، از آن روز، دل‌مان یک حسینیه پرشور است و خانه‌های مان «تل زینیه»، و در هر چشمان «فرات ماتم» و «دجله درد» جاری است.

سینه ما تکیه‌ای قدیمی است؛ سیاه‌پوش با کتیبه‌های درد و داغ، که درب آن با کلید «یا حسین» گشوده می‌گردد و زمین آن با اشک مژگان آب و جارو می‌شود.

ما دل‌های شکسته خود را وقف ابا عبدالله علیه السلام کرده‌ایم و اشک خود را نذر کربلا، و این «وقفنامه» به امضای حسین علیه السلام رسیده است. این است که زیارت، ترجیع‌بند ایام سال ماست و پیوسته فاصله «قتلگاه» تا «خیمه‌گاه» را در موج اشک شنا می‌کنیم و از تربت کربلا و فرهنگ عاشورا، جان می‌گیریم.

ما اهل «تسبیح» و «سجودیم» و سجده گاهمان «تربت» است. تربت کربلا، آمیخته با «خون خدا»ست. شگفت نیست که خون به خاک، اعتبار بخشد و شهادت، بر زمین و در و دیوار، آبرو و قداست دهد و خاک کربلا، مهر نماز عارفان گردد و در سجاده، عطر شهادت از تربت حسین به مشام عاشقان برسد و شفابخش دردها شود.

ما اهل «تسبیح» و «سجودیم» و سجده‌گاهمان «تربت» است. تربت کربلا، آمیخته با «خون خدا»ست. شگفت نیست که خون به خاک، اعتبار بخشد و شهادت، بر زمین و در و دیوار، آبرو و قداست دهد و خاک کربلا، مهر نماز عارفان گردد و در سجاده، عطر شهادت از تربت حسین به مشام عاشقان برسد و شفابخش دردها شود.

درس گرفتن از «تربت» و «فرات»، تنها در مکتب زیارت و ولایت میسر است و سخن خاک را با دل، تنها گوش حسینیان و کربلاییان می‌شنود. برداشتن کام نوزاد با تربت و آب فرات، چشاندن طعم جهاد و شهادت به فرزندان و آشنا ساختن ذائقه آنان با محبت اهل بیت علیهم‌السلام و فرهنگ عاشورا است.

تربت سیدالشهدا علیه‌السلام هم مسجود فرشتگان و ساجدان است، هم الهام‌بخش حریت و شهامت، هم انتقال‌دهنده فرهنگ شهادت.

«تسیح تربت» هم، قصیده‌ای صدبیتی است؛ واژه‌های همه عاشورایی، که دانه‌هایش همراه ذاکر، ذکر می‌گوید و عطر شهادت را می‌پراکند. دانه‌های تسیح تربت، گوهرهایی است که از خاک کوی عشق گرفته شده و از آن نوری ملکوتی تا عرش خدا متصاعد است و شعر حضور می‌خواند. کربلاییان با مضمون این قصه مقدس، همنوایی می‌کنند.

دل‌های دریایی، گوهر تربت را در ساحل عشق، با «اشک» شست و شو می‌دهند و از زمزم دیدگان بر آن می‌بارند. این است رمز و راز جلوه و جلای همیشگی «تربت حسین». این تربت مقدس، منظومه‌ای بلند از فداکاری و کهکشانی بی‌انتها از خداگونگی و خلوص است.

وقتی عطر خون «نارالله» با خاک نینوا عجین شود، تربت سیدالشهدا علیه‌السلام، پدید می‌آید که در دست ذاکران، ذکر می‌گوید و از سجده‌گاه ساجدان، نور ابدیت تا عرش، تنوره می‌کشد.

تکریم «تربت»، ریشه در سیره معصومین علیهم‌السلام دارد.

زهرای اطهر علیها‌السلام تسیحی از تربت حمزه سیدالشهدا علیه‌السلام ساخت و این منظومه بلند را به رشته کشید و جاودانه ساخت. بعدها وقتی «منای حسین پیش آمد. خاک کربلا، جایگزین خاک «میدان احد» و مزار حمزه شد.

اینک، اگر ما در تداوم همین راه، پیشانی عبودیت بر تربت شهید می‌نهیم و آمیزه‌ای از حماسه و عرفان را تجلی می‌دهیم، برای حفظ این سنت است.

برای ما «زبان تربت» آشناست. ما «پیام عاشورا» را از خاک کربلا می‌شنویم. خاکی که با آب زمزم و اروند و فرات و اشک دیدگان رزمندگان عجین شده باشد، با ما حرف می‌زند. چه کسی گفته است که «جماد» حرف نمی‌زند و سنگ و خاک، «نطق» ندارد؟! «کوه و دریا و درختان همه در تسیح‌اند...»:

«ولکن لاتفقهون تسیحهم».

«منای قربانگاهی بود و «کربلا هم قربانگاهی دیگر. تنها هاجر و ابراهیم نبودند که «اسماعیل»‌ها را

به «مذبح» آوردند. محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام نیز «حسین» را به قربانگاه عشق فرستادند. حسین علیه‌السلام نیز هفتاد و دو قربانی را. امت ما نیز، هشت سال که درهای بهشت گشوده بود و آستانِ قرب الهی «قربانی» می‌خواست، جبهه‌های نبرد را از خون قربانیان راه رضای دوست، سرخ‌فام ساختند و ثمره هشت سال دفاع مقدس، «فرهنگِ جهاد و شهادت» بود که امروز، به مثابه عظیم‌ترین سرمایه و ذخیره، در دل و جان و فکر و ایمان این امت جای دارد.

ما فرزند عاشورا و کربلا و مکه و نجف و کرخه و اروند و طوس و ری و قم و جماران و بهشت‌زهراییم. ما داغ بقیع در سینه داریم. ما وارث هدایت و سیادت انبیاییم. ما ذاکران جهادها و شهادت‌های اولیای دینیم. خط توحیدی ابراهیم را پشت سر نهاده‌ایم و سنت محمدی و سیره علوی و شور حسینی و فقه جعفری را، و در انتظار دولت جهانی «مهدوی» چشم به آفاق نورانی تاریخ دوخته‌ایم.

ما نگاهی داریم، آشنا با برکه شهادت و خون کربلایان. ما الهام از محراب خونین کوفه و صحرای سرخ کربلا می‌گیریم و دل‌سوخته درد و داغ زندان تاریک امام کاظم علیه‌السلام و غربت طوس و مظلومیت امامان مظلوم شیعه‌ایم، و همیشه به یاد پرستوهای مهاجر و عاشقان صادقی هستیم که پرچمی از «تعهد» بر دوش داشتند و تن‌پوشی از «تقوا» بر قامت، و در سنگر جهاد و محراب مبارزه، ذکر «شهادت» بر لب و آرزوی آن را در دل داشتند. با پیشانی‌بند «اخلاص» بر سر، با سلاح «صلاح» و اصلاح بر کف، که فاصله «حرف» تا «عمل» را با پای سر و با سرمایه «جان» رفتند، و چه امضایی معتبر تر از «خون» و چه سندی رسمی تر از «شهادت»؟

◆ چه کسی گفته است که «جماد» حرف نمی‌زند و سنگ و خاک، «نطق» ندارد؟! «کوه و دریا و درختان همه در تنسیب‌اند...»: «ولکن لاتفقون تنسیبهم».

«منا» قربانگاهی بود و «کربلا هم قربانگاهی دیگر. تنها هاجر و ابراهیم نبودند که «اسماعیل»‌ها را به «مذبح» آوردند. محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام نیز «حسین» را به قربانگاه عشق فرستادند. حسین علیه‌السلام نیز هفتاد و دو قربانی را.

نسب‌نامه ما در ایمان و ایثار و صبوری و مظلومیت به «اهل بیت» می‌رسد. شجره‌نامه ما، شاخ و برگ از جهاد و شهادت دارد و ریشه‌ای در فرات عشق و علقمه ایمان. هر چند «مدینه»، هنوز هم مظلوم است و «بقیع»، مظلوم‌تر؛ اهل بیت همچنان غریبند و پیروانشان غریب‌تر؛ ولی این غریبی و مظلومیت نیز، میراث دیگری از آن خاندان نور و هدایت است و اسناد این غربت و مظلومیت، سال‌هاست که گواه ماست. اگر باور ندارید، قبور امامان در بقیع و مزارهای اولیای الهی در سرزمین عراق را بنگرید و ببینید که در تاریخ، «شیعه» در زمان حاکمیت، مظلوم‌تر از دوران محکومیت بوده است.

صبح‌ها وقتی سفره دعا گشوده می‌شود، دل‌ها مان‌گرسنه عاطفه و تشنه عشق می‌شود. ابتدا چند مشت از «آب بیداری» به صورت جان می‌زنیم، تا «خواب غفلت» را بشکنیم. زیارت‌نامه را که می‌بینیم، اشک بر چشمان جاری می‌شود و «السلام علیک» را که می‌شنویم، بوی خوش کربلا به مشاممان می‌رسد. بغض در گلویمان متراکم می‌گردد و هوای دل‌مان ابری می‌شود و آسمان دیدگانمان بارانی!

در این خشک‌سالی دل و قحطی عشق، نم‌نم باران اشک، غنیمتی است که رواق چشمان ما را شست و شو می‌دهد و ما را از چشمه «محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)» سیراب می‌سازد.

اگر در سوگشان شد دیده نمناک
اگر از عشقشان دل گشت غمناک
گواه عشق ما این دیده و دل
رساند اشک و غم ما را به منزل
هنوز اشک عزا پیوسته جاری است
رواق چشمان آینه کاری است

آرزو می‌کنیم که به چشمه کربلا و نهر علقمه، تشنه‌تر شویم. دعا می‌کنیم که خداوند، معمار اشک را به آبادی دل‌هایمان بفرستد. امروز افتخار می‌کنیم که بر سر درِ دل‌هایمان پرچمی نصب شده که بر آن نوشته است: «السلام علیک یا ابا عبدالله».

و این پرچم، قرن‌هاست که دست به دست گشته و اکنون به ما رسیده است. در جبهه‌های نبرد، در ایام انقلاب، و در همه صحنه‌ها، زیر این پرچم بودیم و سایه آن بر سر ما بود. سایه‌اش بر سرمان گسترده‌تر و مستدام باد.

هنوز هم دلخوشی ما به نام‌های معطر و یاد‌های جاودانه شهیدان است. هشت سال، دفتر

عاشورا ییان گشوده بود و در بازار «سودای ایثار»، خداوند، مشتری جان‌ها و مال‌ها بود. شهیدان می‌دانستند که متاع جان را به کدام مشتری و در کدام بازار باید فروخت تا در این سودا سود برند. می‌دانستند که حیات ابدی از گرمای خورشید شهادت است. از این رو خود را در معرض تابش آن نهادند و حرارت عشق و شوق را لمس کردند و شکفتند و پر گشودند. می‌دانستند که سرمستی می‌وصال، بسی لذت‌بخش‌تر است؛ سرخوش آن می‌ناب گشتند و جرعه‌نوش آن کوثر شدند و پر کشیدند.

می‌دانستند ماندن در «لاک نفس»، پوسیدن و تباہ شدن را در پی دارد. قفس را شکستند و در فضای رحمت الهی همچون جعفر طیار، بال گشودند.

می‌دانستند دری که به بهشت گشوده نشود، معلوم است رو به کجاست. به هوای کوی جانان پر کشیدند و از «صفا»ی جان تا «مروه»ی مراد را با پای سر دویدند تا حسرت ماندن پشت درهای بسته را یک عمر بر دوش جان نکشند.

می‌دانستند که بازماندگان پس از عاشورا، چهارده قرن «یالیتنا کنا معکم...» گفتند، تا این آرزو برآورده شد و عاشورایی دیگر در کربلای ایران پدید آمد و پا در رکاب نهاده، به یاری حسین زمان پرداختند.

امت اسلام در ایران، هشت سال خون دل را پیش پای فتوای امام نثار کردند تا امام «تنها» نماند و «وفا» کردند تا «کوفی» نشوند.

هشت سال در «مدینه ایمان» هجوم احزاب ائتلافی کفر و نفاق را دفع کردند و در تنگه احد کردستان، با وحشی‌گری‌های ابوسفیان‌های عصر درگیر شدند و در میدان‌های بدر خوزستان، از امدادهای الهی برخوردار بودند و شجاعانه بالشکریان کفر بعثی نبرد کردند.

خون دادند و جان باختند و شهید و اسیر و جانباز تقدیم کردند و به سوگ لاله‌ها نشستند، اما زبان حالشان این بود:

گرچه از داغ لاله می‌سوزیم

ما همان سربلند دیروزیم

چون به تکلیف خود عمل کردیم

روز فتح و شکست، پیروزیم

و مگر جز این بود که تابع تکلیف بودیم و پیرو فتوا؟

و اگر جز این بودیم و جز این باشیم، پیرو نفسیم، نه مطیع ولایت!



جنگ و صلح ما، سکوت و فریاد ما، هجوم و عقب‌نشینی ما، زبان گشودن و دهان بستن ما، سلاح کشی و صلاح‌اندیشی ما، همه و همه به «فرمان» بوده و هست، تا نزد خدا، «حجت» داشته باشیم.

تربت کربلا سکوی عروج ماست و خلاصه همه مایه‌ها و سرمایه‌های امید و الهام که در «اسلام»، «تشیع»، «انقلاب»، «جهاد»، «شهادت» و «ولایت» داریم.

جز سر نهادن بر تربیتی که خلاصه همه خوبی‌ها و آمیزه‌ای از تمامی عناصر نیروبخش و ایمان‌ساز است، چه چیزی می‌تواند شاهد پایبندی و دلبستگی و عشق ما به این آرمان و ایمان باشد؟

شهادت، با تکبیر ایمان، در «محراب جبهه» به «نماز عشق» ایستادند و «قنوت قرب» شان به «سلام شهادت» متصل شد و اسماعیل گونه در قربانگاه حق و صدق، فدای قرآن شدند و به عاشوراییان پیوستند.

و حسین بن علی، گرچه در «نینوا» نای حقیقت‌گوش بریده شد، اما نوای «حق حق» او در تاریخ، جاودانه ماند و کربلایش، انسان‌ساز نسل‌ها و قرن‌ها و سرزمین‌ها شد. و ما که کربلایی هستیم، برای رسیدن به کربلا، باید اراده‌ای آهنین، قلبی شجاع و عشقی سوزان داشته باشیم. در این سفر، ره‌توشه‌ای از صبر و یقین، پای‌پوشی از توکل، سلاحی از ایمان و مرکبی از «جان» لازم است، تا به منزل برسیم.

چرا که راه کربلا، از «صحرای عشق» و «میدان فداکاری» و پیچ و خم خوف و خطر می‌گذرد و کربلا دانشگاهی است که شاگرد می‌پذیرد، از هر جا و هر که باشد.

تربت کربلا سکوی عروج ماست و خلاصه همه مایه‌ها و سرمایه‌های امید و الهام که در «اسلام»، «تشیع»، «انقلاب»، «جهاد»، «شهادت» و «ولایت» داریم.

جز سر نهادن بر تربیتی که خلاصه همه خوبی‌ها و آمیزه‌ای از تمامی عناصر نیروبخش و ایمان‌ساز است، چه چیزی می‌تواند شاهد پایبندی و دلبستگی و عشق ما به این آرمان و ایمان باشد؟

مهرماه، نشانه عبودیت و بندگی و خاکساری ماست. و سجد بر تربت حسین بن علی علیه السلام، حجاب‌ها را کنار می‌زند و سیمای ملکوت را بی‌پرده عیان می‌سازد.

با «پر پرواز» می‌توان پر کشید و رفت، تا «صدره المتتها»ی حضور، تا بارگاه نور... و تا عرش شهادت! این‌گونه «تربت حسینی»، خاکپان را افلاکی می‌کند و زمینیان را آسمانی.

دریغ، که از دستمایه‌های الهام و سرمایه‌های معنوی و ذخیره‌های امداد روحی، بهره کافی نبریم.

مهرماه، نشانه عبودیت و بندگی و خاکساری ماست. و سجود بر تربت حسین بن علی علیه السلام، حجاب‌ها را کنار می‌زند و سیمای ملکوت را بی‌پرده عیان می‌سازد.

با «پر پرواز» می‌توان پر کشید و رفت، تا «سدرۃ المنتها»ی حضور، تا بارگاه نور... و تا عرش شهادت!

این گونه «تربت حسینی»، خاکیان را افلاکی می‌کند و زمینیان را آسمانی.